



فکر می‌کند موفق شده است.

حسین: دقیقا.

من: خطرناک شد. حالا چاره چیست؟

حسین: من احساس می‌کنم باید برویم سراغ ایجاد دغدغه و مسأله در نوجوان. اتفاقا اگر این کار را به خوبی انجام دهیم و بتوانیم انگیزه‌های درونی او را قلقلک دهیم آن وقت خواهیم دید چقدر تلاشگرتر هم هست. او فقط لازم دارد باور کند هدفی که انتخاب کرده ارزش این همه تلاش را دارد.

حسین: این که درست. اما ما با یک وجه تاریک هم روبه رو هستیم. این که وقتی با اهداف کوچک و جایزه‌های کوچکی که می‌گیری راضی می‌شوی، زمان روبه‌رو شدن با اهداف بزرگ، که به تلاش مستمر و اندیشه عمیق نیاز دارند؛ ترس و اضطراب سراغت می‌آید. در واقع یک سردرگمی پیدامی‌کنه فرد، که از کجا باید شروع کنم، چطور مسیرم رو مشخص کنم، اوضاع تحت کنترل من نیست. اصلا نمی‌دانم به هدفم می‌رسم یا نه.

من: این حس به چه چیزی ختم می‌شود؟

حسین: اهمال کاری. اینجا دقیقا همان نقطه تلاش نکردن و عدم اقدام است. مامی‌دانیم که زندگی هر آدمی مخصوصا در دوران نوجوانی پر است از اهداف پیچیده و انتخاب‌های بزرگ؛ پس پر خواهد شد از سردرگمی و ترس و اضطراب. نه این که اهل تلاش نباشد؛ توان جلوگیری ندارد. شما وقتی قرار است یک کار بزرگی انجام دهید بیش از هر چیزی به تمرین نیاز دارید. حالا نوجوان ماکه به آن لذت آنی و اهداف کوچک عادت کرده است؛ هیچ تمرین جدی برای عبور از موانع بزرگ و تلاش برای رسیدن به اهداف بلند نکرده است. من: البته جالب است که این نوجوان‌ها در مورد همان فعالیت‌هایشان از عنوان تلاش استفاده می‌کنند. یعنی می‌گویند مثلا من اگرمی‌خواهم از طریق بازی همستر به پول برسم؛ همین فشار دادن انگشت من روی صفحه گوشی تلفن همراه تلاش من است. یا اگر برای ازدواج، چند تا قرار یا به اصطلاح خودشان «دیت» می‌روند؛ این را تلاش برای رسیدن به هدفشان تصور می‌کنند.

حسین: اتفاقا مطالعه‌ای که روی نسل جدید با گزاره تنبلی صورت گرفته این است که آنها تنبل نیستند، بلکه فقط با اهداف شخصی خودشان جلو می‌روند. یعنی اگر هدفی برایشان جدی و شخصی‌سازی شود، همه تلاشش را می‌کنند و حتی بیشتر از نسل قبل هم خواهد دوید.

من: خطرناک شد. حالا چاره چیست؟

حسین: هشتگی که من در این مورد به کار می‌برم «افق» است. نباید اجازه بدهیم کوتاه نظرانه به عالم نگاه کنند. افق دیدشان را باید بالا ببریم. هم در مورد خودش هم درباره دیگران.

من: از کجا آمده‌ام آمدنم بهر چه بود؟ و این که به هر فرد بگیم تو یک رسالتی داری تو این دنیا و برای پاسخ دادن به یک سوال مهم در جهان آفریده شدی.

حسین: دقیقا. من احساس می‌کنم باید برویم سراغ ایجاد دغدغه و مسأله در نوجوان. اتفاقا اگر این کار را به خوبی انجام بدهیم و بتوانیم انگیزه‌های درونی او را قلقلک بدهیم آن وقت خواهیم دید که چقدر تلاشگرتر هم هست. او فقط لازم دارد باور کند هدفی که انتخاب کرده ارزش این همه تلاش را دارد.

من: پس وظیفه همه ما این است که به نوجوان نسل امروز دغدغه بدهیم. اگر این کار را کردیم نتیجه‌اش را هم خواهیم دید. آن وقت می‌شود یکی مثل فلان شهید مدافع حرم که حتی جانش را هم کیلومترها دورتر از خاک کشورش برای هدفی بلند، می‌دهد.

(گفت‌وگوی ما ادامه داشت اما خب املت مان را خورده بودیم و باید آنجا را ترک می‌کردیم. برای همین بقیه صحبت‌ها باشد برای وقتی دیگر)

آموزش‌هایمان رفتیم سراغ بازی و آساز؛ این مسأله چیز بدی نبود ولی به نظرم آن قدر درگیرش شدیم که دیگر نوجوان نسل جدید را به آن عادت دادیم. یعنی یک شکلی شده که دیگر بدون آن، چیزی را از ما نمی‌پذیرد. البته اتفاق بدتر این است که خود یادگرفتن برایش اهمیت ندارد، بلکه درگیر بازی‌های حول و حوش آن شده است. انگار آموزش به شکل جدی، برای این نسل قابل قبول نیست و این خیلی نگران‌کننده است!

من: به نظر می‌رسد در این مدل، انگیزه فرد از آموزش دیدن، خود دانش نیست؛ بلکه عوامل دیگری برایش جذاب شده‌اند.

حسین: دقیقا. انگیزه که باید درون‌زا باشد و فرد به خاطر خود آن مفهوم به دنبالش برود، بیرون‌زا شده است و دلایل حاشیه‌ای باعث شده مثلا مخاطب به دنبال یادگرفتن یک مهارت جدید برود. در حقیقت بچه‌ها تنبل نشده‌اند، بلکه انگیزه لازم را ندارند.

من: قبلا هم در گفت‌وگو با خانم دکتر فردوسی در این باره شنیده بودم که آستانه تحریک نوجوان امروزی برای انجام امور مختلف بالا رفته است. مثلا من دهه شصتی اگر می‌دانستم قرار است آخر هفته بروم خانه پدر بزرگم، از شوق بازی و خوشگذرانی با بچه‌های فامیل خوابم نمی‌برد اما دهه هفتادی‌ها خیلی از دوره‌های با اقوام استقبال نمی‌کردند و چیزی که برایشان انگیزه ایجاد می‌کرد این بود که مثلا آخر هفته بروند شمال. جلوتر که آمدیم، می‌بینیم این هم برایشان جذاب نیست و خانواده هم تعجب می‌کند که ما می‌خواهیم فرزندان را شمال ببریم، اما خوشحال نمی‌شود. انگار او به انگیزه بالاتری نیاز دارد؛ شاید مهاجرت به یک کشور جدید.

حسین: برای همین است که شاید فکر می‌کنیم نوجوان اصلا هدفی ندارد؛ در حالی که خیر، او هدف‌هایی داشته ولی چون در مسیر درستش قرار نگرفته و نتوانسته انگیزه‌های درونی برای رسیدن به آن را پیدا کند؛ پس ناامید و گویی بی‌هدف شده است.

من: دارم با خودم مثالی را مرور می‌کنم. قبلا یک نوجوان مثلا احسان علیخانی برای این که مجری شود؛ مدت‌ها حاضر بود فقط دستش داخل کادر دوربین باشد و برای گرفتن یک گزارش سه دقیقه‌ای ده‌ها ساعت تلاش کند. بعد کم‌کم به او اجازه بدهند بیاید جلوی دوربین. باز هم سال‌ها تلاش کند تا بتواند برنامه‌های پربیننده بسازد اما یک نوجوان امروزی که این انگیزه را ندارد؛ فقط می‌خواهد با گذاشتن فیلم‌های خودش در فضای مجازی ره صدساله را یک شبه طی کند و البته در این مسیر احساس بدی هم ندارد، چون با گرفتن چندتالایک و بالارفتن تعداد دنبال‌کننده‌هایش در لحظه جایزه‌اش را می‌گیرد و



یعنی هیچ‌کس برای رضای خدا اینجا چیزی به شما نمی‌دهد. نظام سرمایه‌داری که کنترل این فضا در دست اوست به دنبال سود خودش است و سود بیشتر در این بسترها به مصرف بیشتر و مداوم آدم‌ها وابسته است. مخاطب در این دنیای مجازی، انگار وارد یک کازینو شده و سرمایه‌اش هم عمر اوست. دقیقا وقتی داریم صفحه‌گوشی همراهمان را تازه‌سازی می‌کنیم شبیه این است که دستگاه شانس جلوی روی ماست و می‌خواهیم سعی کنیم همه تصاویرش یکسان شود و ما برنده بازی شویم. پس منطق دنیای جدید دنبال طعمه می‌گردد برای به دست آوردن سود. و خب نوجوان چون وقت بیشتری دارد و این رنگ و لعاب‌ها هم برایش جذاب‌تر است طعمه خوبی است.

من: و چقدر تعداد نوجوان‌هایی که به خودشان یک تلنگر بزنند و برخلاف هم‌سن و سال‌های‌شان بگویند ببین تو اصلا فرصت وقت تلف کردن نداری. تو هدف‌های بزرگی داری که اینجا در فضای نسبیت نمی‌شود و داری فقط جیب دیگران را پر پول می‌کنی؛ کم شده است. انگار تلاش‌شان را هم فقط برای خودشان دارند انجام می‌دهند و نفع جامعه و اطرافیان برایشان مهم نیست. درست مثل کسی که می‌خواست با بازی همستر به پول برسد. اصلا برایش مهم نبود که این کارش نفعی هم برای دیگران دارد یا نه.

حالا برویم سراغ مفهوم «تلاش». چیزی که برای ما قدیمی‌ترها همراه بود با عبارت‌هایی مثل «نابرده رنج گنج میسر نمی‌شود». با توجه به توضیحاتی که دادی، به نظرت چه تغییری در مورد این مفهوم در ذهن نوجوان امروزی شکل گرفته است؟

حسین: باید به یک چیز اشاره کنم که چند سالی مد شده؛ آن هم «سرگرم‌آموزی» است. این که ما برای انتقال مفاهیم مختلف و به ویژه